هو 121
كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى
مشهور به تفسير
خواجه عبدالله انصارى
به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

59- سورة الحشر- مدنية

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {1}
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ {2}
وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا ۖ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ {3}ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۖ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ {4}
مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ {5}
وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ {6}مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۚ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ {7}

1 النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ بپاكى ميستايد اللَّه را، هر چه در آسمان و در زمين است.
وَ هُوَ الْعَزِيزُ و او است آن تواننده تاونده به هيچ كس نماننده الْحَكِيمُ (1) راستكار راست دانش.
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ اللَّه اوست كه آن ناگرويدگان، اهل تورات، را بيرون كرد.
مِنْ دِيارِهِمْ از سرايهاى خويش و از خان و مانهاى خويش.
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ نخست فراهم آوردن خلق را. ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا شما هرگز نپنداشتيد كه ايشان بيرون شوند.
وَ ظَنُّوا و ايشان پنداشتند. أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ كه حصارهاى ايشان، ايشان را نگهدارد از خداى.
فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا تا آمد بايشان كار و فرمان خداى از آنجا كه نبيوسيدند و نپنداشتند.
وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و در دلهاى ايشان افكند ترس.
يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خانه‌هاى خويش تهى ميكردند و مى فرو گذاشتند.

بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ بدستهاى خويش و دستهاى گرويدگان.
فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ (2) شگفتى را پند گيريد اى زيركان.
وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ و رنه آن بودى كه اللَّه بر ايشان نوشته بود، بيفتادن از خان و مان.
لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا ايشان را درين جهان عذاب كردى
وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ (3) و ايشان را در آن جهان عذاب آتش بجاست.
ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ آن بآن بود كه ايشان خلاف كردند از فرمان خداى و رسول او
وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر كه جدا رود از فرمان خداى.
فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (4) اللَّه سخت عقوبت است و سخت گير.
ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ هر چه بريدند از درختان خرما لينة.
أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَةً عَلى أُصُولِها يا گذاشتيد بر پاى فَبِإِذْنِ اللَّهِ آن بپسند اللَّه بود و دستورى او.
وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ (5) و آن را تا درد زد و رسوا كند آن فاسقان را.
وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ و هر چيز كه اللَّه از مال ايشان با رسول خويش گردانيد.
فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ و شما در آن نه اسب تاختيد و نه اشتر.
وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ لكن اللَّه مى‌گمارد پيغامبران خويش را بر آن كه خواهد
وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6). و اللَّه بر همه چيز تواناست.
ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى هر چه اللَّه با رسول خويش گردانيد از جهانيان،
فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ آن خدايراست و رسول را،
وَ لِذِي الْقُرْبى و خويشاوندان رسول را
وَ الْيَتامى و نارسيدان بى‌پدر را
وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ و درويشان را و راه گذريان را كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ تا نه هر كه دست ياود از توانگران در مال فى‌ء، وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و هر چه شما را دهد رسول آن را ميگيريد وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و هر چه شما را از آن باز زند باز شويد. وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خداى بپرهيزيد. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (7) كه اللَّه سخت گير است.

النوبة الثانية

اين سورة الحشر هزار و نهصد و سيزده (1913) حرفست و چهار صد و چهل و پنج (445) كلمه و بيست و چهار (24) آيه. جمله به مدينه فرو آمد باجماع مفسّران.
روى عن ابن عباس رضى اللَّه عنه قال: قال رسول اللَّه (ص): «من قرأ سورة الحشر لم يبق جنة و لا نار و لا كرسى و لا حجاب و لا السماوات السمع و الارضون السبع و الهوامّ و الطّير و الشّجر و الدّواب و الجبال فالشّمس و القمر و الملائكة الّا صلّوا عليه فان مات من يومه و ليلته مات شهيدا».

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
افتتح اللَّه سبحانه هذه السورة بتقديسه و تمجيده و قدرته على اهل السماوات و الارض
و انّ كلّ شى‌ء منها ينقاد و انّ كلّ شى‌ء منها يبرّئه من السوء
و هو العزيز المنيع المنتقم من اعدائه، المعزّ لاوليائه، المحكم لافعاله.
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مفسّران گفتند: اين سوره جمله در شأن بنى النضير فرو آمد.
مردى نزديك ابن عباس گفت: ما سورة الحشر؟ ابن عباس گفت: هى سورة بنى النضير اين سورة بنى النضير است كه جمله در شان و قصه ايشان فرو آمده و گفته‌اند: قريظه و نضير دو قبيله بودند از دو سبط بنى اسرائيل و هر دو جهودان بت‌پرست بودند، و كثرت و شوكت بنى النضير بيشتر بود، و مسكن ايشان در نواحى مدينه بود، در دهى كه آن را زهره ميخواندند و نيز قلعه‌ها و حصارهاى محكم داشتند در نواحى مدينه، و از مدينه تا بمنازل و مساكن ايشان يك ميل بود، و رئيس ايشان كعب اشرف بود و در عداوت رسول (صلي الله عليه وسلم)با كفّار عرب همداستان بودند و منافقان ايشان

را تربيت و تقويت ميدادند و بر محاربت رسول (صلي الله عليه وسلم)و مؤمنان تحريض ميكردند.
و شرح قصه ايشان آنست كه: رسول خدا (صلي الله عليه وسلم)چون در مدينه شد، بنو النضير از روى مصالحت پيش آمدند و عهد بستند كه با يكديگر قتال نكنند و هر كس بر جاى خود ايمن نشيند رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) اين مصالحت از ايشان بپذيرفت و در آن روزگار غزاى بدر پيش آمد كه نصرت مسلمانان بود و ايشان گفتند: (و اللّه انّه النّبي الّذى وجدنا نعته فى التورية لا تردّ له راية)، و اللّه كه وى آن پيامبر است كه ما نعت و صفت وى در تورات خوانده‌ايم و نتواند بود كه كسى بر وى ظفر يابد يا رايت اقبال وى كسى بيفكند.
پس ديگر سال در غزاى احد چون هزيمت و شكستگى بر مسلمانان افتاد، ايشان در كار رسول (صلي الله عليه وسلم) بشك افتادند و از آن كلمات كه پيشين سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را ميان بستند و نيز نامه قريش از مكه بايشان رسيد، بتهديد و وعيد، كه شما محمد را بپذيرفتيد و با وى عقد مصالحت بستيد اگر شما با وى قتال نكنيد، ناچار ما با شما قتال كنيم.
پس كعب اشرف با چهل سوار جهود برنشست و روى به مكه نهادند و در مسجد حرام برابر كعبه با قريش عهد كردند و پيمان بستند كه در عداوت رسول (صلي الله عليه وسلم) و قتال با وى دست يكى دارند و خلاف نكنند.
كعب اشرف با قوم خود به مدينه باز آمد و جبرئيل امين (عليه السلام) رسول (صلي الله عليه وسلم)را خبر داد از آن عهد و پيمان كه در مكه ميان ايشان رفت و رسول را قتل كعب اشرف فرمود.
و رسول محمد مسلمه را فرستاد بخانه كعب اشرف و او را كشت.
و قصه قتل وى در سورة النساء بشرح رفت.
پس از آنكه كعب اشرف كشته شد، رسول (صلي الله عليه وسلم) با لشگر اسلام روى نهاد بحرب بنى النضير و ايشان را ديد بر قتل كعب مجمع ساخته و بر نايافت وى جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسول (صلي الله عليه وسلم) را ديدند و لشگر اسلام، گفتند: (يا محمد واعية على اثر واعية و باكية على اثر باكية) يا محمد درد بر دردى نهى و حسرت بر حسرت مى‌افزايى. بگذار تا نخست برنايافت مهتر خويش بگرييم و آن گه هر چه فرمايى فرمانبردار باشيم رسول (صلي الله عليه وسلم) فرمود: «اخرجوا من ارض المدينة»
شما را نيز در زمين مدينه نگذاريم، بيرون شويد ازين ديار و نواحى. گفتند: (يا محمد الموت اقرب الينا من ذلك)، ما بمرگ زودتر از آن شتابيم كه بآنچه فرمايى.
پس ايشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند.
و عبد اللّه ابىّ سلول منافق و اصحاب وى بحصارها پيغام پنهان ميفرستادند كه حصارها گوش داريد و روى از قتال بمگردانيد كه در همه احوال ما با شمائيم و نصرت شما كنيم و ذلك فى قوله تعالى: (وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ). پس ايشان مكر ساختند و از روى تلبيس كس فرستادند برسول خدا (صلي الله عليه وسلم)كه از ميان قوم بيرون آى با سه كس و خلوت ساز تا ما سه كس از احبار و دانشمندان خويش بر تو فرستيم تا با تو سخن گويند و دعوت تو بشنوند اگر ايشان ترا تصديق كنند و بتو ايمان آرند، ما همه ايمان آريم و تصديق كنيم. و آن سه كس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) ضربت زنند. رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) بطمع ايمان ايشان فرا راه بود. زنى جهود برادرى مسلمان داشت، در ميان مسلمانان، كس فرستاد بوى و او را خبر كرد كه جهودان چنين فكرى ساختند و با رسول غدر خواهند كرد. آن مرد چون اين خبر بوى رسيد، بشتاب رفت و رسول (صلي الله عليه وسلم) را خبر كرد رسول (صلي الله عليه وسلم) پاره‌اى رفته بود، هم از آنجا بازگشت و با جمع انبوه روى بايشان نهاد و ايشان را در حصارها پيچيد. بيست و يك روز ايشان را حصار داد و ايشان از نصرت منافقان نوميد گشتند و رب العزّة در دلهاى ايشان رعب افكنده و ذلك فى قوله: (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.) ايشان چون بتنگ رسيدند و كار بر ايشان دشخوار گشت، از رسول خدا طلب صلح كردند. رسول (صلي الله عليه وسلم) با ايشان بصلح سر در نياورد و حكم كرد كه ايشان را از زمين مدينه بيرون كنند و به اذرعات و اريحاى شام فرستند كه ربّ العالمين گفت: (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ) يعنى بنى النضير.

(مِنْ دِيارِهِمْ) يعنى المدينة.
قال الضحاك: صالحهم على ان يحمل كل اهل ثلاثة ابيات على بعير و سقاء ففعلوا ذلك و خرجوا من المدينة الى الشام الى اذرعات من دمشق و اريحاء فلسطين، الّا اهل بيتين منهم آل ابى الحقيق و آل حيى بن اخطب، فانّهم لحقوا بخيبر و لحقت طائفة منهم بالحيرة و قيل: صالحهم على انّ لهم ما اقلّت الإبل من اموالهم الّا الحلقة و هى السلاح، و على أن يخلوا له ديارهم و عقارهم و سائر اموالهم.
و فى رواية: الّا السلاح و الذّهب و الفضّة.
قال ابن عباس: صالحهم على ان يحمل كلّ اهل ثلاثة ابيات على بعير ما شاؤوا من متاعهم. و لنبى اللَّه (صلي الله عليه وسلم) ما بقى.
قال ابن اسحاق كان اجلاء بنى النضير عند مرجع النبى من احد و كان فتح قريظة عند مرجعه من الاحزاب.
قوله تعالى: لِأَوَّلِ الْحَشْرِ هذه اللام لام العلّة و المعنى: اخرجوا، ليكون حشرهم الى الشام اوّل الحشر.
و اختلفوا فى اوّل الحشر، قال بعضهم: اوّل الحشر حشر اليهود من المدينة الى خيبر و الحشر الثانى من جزيرة العرب الى الشام فى ايّام عمر بن الخطاب رضى اللَّه عنه و قيل: الحشر الاوّل حشرهم الى الشام من المدينة و الحشر الثانى حشر الخلق جميعهم يوم القيامة الى الشام. قال ابن عباس من شكّ انّ المحشر بالشام فليقرأ هذه الآية و ذلك انّ النبى (صلي الله عليه وسلم) قال لهم يومئذ: اخرجوا.
قالوا: الى اين؟
قال: الى ارض المحشر، فانزل اللَّه عزّ و جلّ «لِأَوَّلِ الْحَشْرِ»
و قال حسن البصرى: اظعنوا الى الشام و نحن بالاثر.
و قال قتادة كان هذا اوّل الحشر و الحشر الثانى اذا كان آخر الزمان جاءت نار من قبل المشرق فحشرت الناس الى ارض الشام تبيت معهم حيث باتوا و تقيل معهم حيث قالوا و تأكل منهم من تخلّف و بها تقوم عليهم القيامة.
و قال الكلبى: معناه انّ بنى النضير اوّل من حشروا من اهل الكتاب و نفوا عن جزيرة العرب.
قال خليل بن احمد: مبدأها من حفر ابى موسى الى اليمن فى الطّول و من رمل يبرين الى منقطع السماوة فى العرض و سمّيت جزيرة لان بحر الحبش و بحر فارس و دجلة و الفرات قد احاطت بها.

قوله: «ما ظَنَنْتُمْ» ايّها المؤمنون «أَنْ يَخْرُجُوا» من المدينة لعزّهم و منعتهم و ذلك انّهم كانوا اهل حصون و عقار و نخل كثيرة. «وَ ظَنُّوا» اى و ظنّ بنو النضير أنّ حصونهم الّتى كانوا يتحصّنون بها تمنعهم من امر اللَّه و قضائه، المنع: الحفظ و فى اسماء اللَّه عزّ و جلّ المانع و فلان فى منعة من قومه. و الامتناع: الآباء و التحفّظ، و المنيع: الحافظ و المحفوظ ايضا فَأَتاهُمُ اللَّهُ هذا كقوله: «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ»

و التأويل من الآيتين اتى امر اللَّه و عذابه مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا اى من حيث لم يرتقبوا من قتل كعب غيلة و احضار النبى (صلي الله عليه وسلم) ايّاهم
وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ بقتل سيدهم كعب بن الاشرف.
و قال النبى (صلي الله عليه وسلم): «نصرت بالرّعب مسيرة شهر»
يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ قرأ ابو عمرو بالتشديد و الآخرون بالتخفيف و معناهما واحد
و قيل: الإخراب: التعطيل و الاخلاء و التخريب: الهدم.
قال ابو عمرو: انّما اخترت التشديد لانّ الإخراب ترك الشيء خرابا بغير ساكن و انّ بنى النضير لم يتركوا منازلهم فيرتحلوا عنها و لكنّهم خربوها بالنقض و الهدم لانّها كانت مزخرفة و حسدوا المسلمين ان يسكنوها فخربوها «بِأَيْدِيهِمْ» من داخل و خربها المسلمون من خارج ليتّسع لهم موضع القتال.
قال الزهرى: لمّا صالحهم النبى (صلي الله عليه وسلم)على انّ لهم ما اقلّت الإبل، كانوا ينظرون الى الخشب فى منازلهم فيهدمونها و ينزعون منها ما يستحسنونه فيحملونه على ابلهم و يخرب المؤمنون باقيها
و قيل: يخرب المؤمنون الجدران ليرتقوا اليها

و قيل: اضاف التخريب الى «الْمُؤْمِنِينَ» لانّهم مكّنوهم منه و تسبّبوا له
«فَاعْتَبِرُوا» اى اتّعظوا و اعبروا من الشك الى اليقين.
يا أُولِي الْأَبْصارِ: يا ذوى العقول.
وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ كان الله عزّ و جلّ كتب على بنى اسرائيل الجلاء و كانت النضير سبطا لم يصبهم جلاء اراد الله ان يمضى ما كتب و لو لا ذلك لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا بالقتل و السبى كما فعل ببنى قريظة. وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ و هو اشدّ من ذلك.
ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ اى ذلك الّذى لحقهم بسبب انّهم شاقّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ خالفوهما و عصوهما و صاروا فى شقّ آخر وَ مَنْ يُشاقِّ اللَّهَ اى يخالف امر الله فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ اذا عاقب.
ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ الآية، و ذلك انّ رسول الله (صلي الله عليه وسلم) لمّا نزل ببنى النضير و تحصّنوا بحصونهم، امر بقطع نخيلهم و احراقها فجزع اعداء الله عند ذلك و قالوا: يا محمد زعمت انّك تريد الصّلاح! أ فمن الصلاح عقر الشجر و قطع النخل؟ و هل وجدت فيما زعمت انّه انزل عليك: الفساد فى الارض. فشقّ ذلك على النّبي (صلي الله عليه وسلم) و وجد المسلمون فى انفسهم من قولهم و خشوا ان يكون ذلك فسادا و اختلفوا فى ذلك.
فقال بعضهم: لا تقطعوا فانّه ممّا «أَفاءَ اللَّهُ» علينا،
و قال بعضهم: بل نغيظهم بقطعها، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهى عن قطعه و تحليل من قطعه من الاثم، اخبر أنّ ما قطعوه و ما تركوه فَبِإِذْنِ اللَّهِ
وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ اى و ليذلّ اليهود و يخزيهم و يغيظهم بذلك. اللينة. النخلة و الجمع لين و هى الوان النخل ما لم تكن العجوة و البرنى.
و قيل: العجوة تسمّى لينة ايضا، و العجوة كانت قوتهم الّتى يعتمدون عليه و تمرها يغدو ما لا يغدو غيره و اصل اللينة اللونة فقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها و تجمع ليانا كانه قيل: لون من النخل، اى ضرب منه.
و قيل: لينة من لان يلين و جمعها اليان و الاوّل اصحّ
و قيل: اللينة كرام النخل.
قوله: وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ اى و ما ردّ الله على رسوله منهم من اموال بنى النضير.
فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ اى لم تنالوا فيها مشقة و لم تلقوا حربا و لم تبلغوا مؤمنة و انّما كانت بالمدينة فمشوا اليها مشيا و لم يركبوا خيلا و لا ابلا الّا النّبي (صلي الله عليه وسلم) فانّه ركب جملا فافتتحها صلحا و اجلاهم و احرز اموالهم فطلب المسلمون من رسول الله (صلي الله عليه وسلم) أن يقسمها بينهم كما فعل بغنائم خيبر، فبيّن الله فى هذه الآية انّها فىء لم يوجف المسلمون عليها خيلا و لا ركابا و جعلها لرسول الله (صلي الله عليه وسلم) خاصة يقسمها حيث يشاء،
فقسمها رسول الله بين المهاجرين و لم يعط الانصار منها شيئا الّا ثلاثة نفر كان بهم حاجة و هم:

- ابو دجّانه، سمّاك بن خرشة،
- و سهل بن حنيف
- و الحارث بن الصمة

و لم يسلم من بنى النضير الّا رجلان

- احدهما سفيان بن عمير بن وهب
- و الثاني سعد بن وهب،

اسلما على اموالهما فاحرزاها.
قال اهل اللغة: الركاب الإبل و الوجيف السّير السّريع، اى لم تسيروا اليه فرسا و لا بعيرا و ذلك انّهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم و كان بينهم و بين بنى النضير من المدينة مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فيئا و لم يجعلها غنيمة. وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ كما سلّط محمدا على بنى النضير و على قريظة بعدهم. وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ذو قدرة كاملة.
روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال: انّ اموال بنى النضير كانت ممّا أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ ممّا لم يوجف المسلمون عليه و كانت لرسول الله (صلي الله عليه وسلم) خالصا و كان رسول الله

(صلي الله عليه وسلم) ينفق على اهله منه نفقة سنة و ما بقى جعله فى الكراع و السّلاح عدّة فى سبيل الله.

قوله: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى الفىء فى اللغة: الرجوع و هو فى الشّرع عبارة عن كلّ مال يرجع من الكفّار الى المسلمين بغير قتال و لا ايجاف خيل و ركاب كمال يصالحون عليه او ينهزمون عنه، و كالجزية و عشور تجارتهم و مال من مات منهم فى دار الاسلام لا وارث له.

و معنى الآية: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ من اموال

«أَهْلِ الْقُرى» يعنى: قريظة و النضير و فدكا و خيبرا.

و قرى عرنية و ينبع جعلها اللَّه سبحانه لرسوله (صلي الله عليه وسلم). وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ و اختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين. قال بعضهم: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى هى الغنائم الّتى ياخذها المسلمون من اموال الكفّار عنوة و غلبة. و الفىء و الغنيمة واحد، و كان فى بدو الاسلام تقسيم الغنيمة على هذه الاصناف و لم يكن لمن قاتل عليها شيء الّا ان يكون من هذه الاصناف ثمّ نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الغانمين الموجفين عليها و هذا قول قتادة و يزيد بن رومان.

و قال بعضهم:

- الآية الاولى بيان حكم اموال بنى النضير خاصّة لقوله تعالى: وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ
- و الآية الثانية بيان حكم ساير الاموال الّتى اصيبت بغير قتال و لم يوجف عليها بالخيل و الجمال، و قال بعضهم: هما واحد، و الآية بيان قسم المال الّذى ذكره اللَّه فى الآية الاولى.

و اعلم انّ جملة الاموال الّتى للائمة و الولاة فيها تدخل على ثلاثة اضرب،

- احدها ما اخذ من المسلمين على تطهير بدنهم كالصدقات.
- و الثانى الغنائم و هو ما يحصل فى ايدى المسلمين من اموال الكفّار بالحرب و القهر.
- و الثالث الفىء و هو ما رجع الى المسلمين من اموال الكافرين عفوا وصفوا من غير قتال و لا ايجاف خيل و لا ركاب.

فامّا صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال اللَّه تعالى:

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ... الآية...

و اما الغنائم فانها كانت فى بدو الاسلام لرسول اللَّه يصنع بها ما يشاء كما قال اللَّه تعالى: (قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ). (8.1)

ثمّ نسخ بقوله:

(واعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ) الآية. (8.41)

و امّا الفىء فانّه كان يقسم على عهد رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) على خمسة و عشرين (25) سهما اربعة اخماسها و هى عشرون سهما لرسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يفعل بها ما يشاء و يحكم فيها بما اراد، و الخمس الباقى يقسم على ما يقسم عليه خمس الغنيمة.

و اختلفوا فى مصرف الفىء بعد رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم)

- فقال قوم: هو للائمة بعده
- و للشافعى فيه قولان:
  - احدهما للمقاتلة
  - و الثانى لمصالح المسلمين و يبدأ بالمقاتلة ثمّ بالاهمّ فالاهمّ من المصالح

و اختلفوا فى تخميس مال الفىء

- فذهب بعضهم الى انّه يخمس فخمسه لاهل خمس الغنيمة و اربعة اخماسه للمقاتلة او للمصالح،
- و ذهب الاكثرون الى انّه لا يخمس بل مصرف جميعه واحد و لجميع المسلمين فيه حقّ.

قرأ عمر بن الخطّاب رضى اللَّه عنه قال: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى حتى بلغ لِلْفُقَراءِ «وَ

الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ» وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ ثمّ قال هذه استوعبت المسلمين عامّة و ما على وجه الارض مسلم الّا له فی هذا الفیء حقّ الّا ما ملكت ايمانهم،
قوله: «كَيْ لا يَكُونَ» ای الفیء، «دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ» و الأقوياء فيغلبوا عليه الفقراء و الضعفاء و ذلك انّ اهل الجاهليّة كانوا اذا غنموا غنيمة اخذ الرئيس ربعها لنفسه و هو المرباع، ثمّ اصطفى بعد المرباع ما يشاء و فيه يقول شاعرهم:

لك المرباع منها و الصّفايا و حكمك و النشيطة و الفضول

فجعل اللَّه تعالى هذا لرسوله (صلي الله عليه وسلم) يقسمه فی المواضع الّتی امر بها.
«و الدّولة» و الدّولة لغتان عند بعض اهل اللغة و فرّق بينهما قوم فقالوا: الدّولة بفتح الدال: المرّة الواحدة من استيلاء و غلبة. و الدّولة بضمّ الدّال نقلة النّعمة من قوم الى قوم، و قيل: الدّولة بالفتح فی الحرب و الدّوله بالضّم فی المال و قرأ ابو جعفر: كی لا تكون بالتاء «دولة» بالرّفع على اسم كان، فجعل الكينونة بمعنى الوقوع، يعنی: كی لا تقع «دولة» و حينئذ لا تحتاج الى الخبر. ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ای ما اعطاكم من الفیء و الغنيمة فخذوه وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ من الغلول و غيره فَانْتَهُوا و هذا نازل فی اموال الفیء و هو عامّ فی كلّ ما امر به النبی (صلي الله عليه وسلم) و نهی عنه.
روی عن عبد اللَّه بن مسعود رضی اللَّه عنه قال لعن اللَّه الواشمات و المستوشمات و المشمصات للحسن المغيرات خلق اللَّه. فبلغ ذلك امرأة من بنی اسد يقال لها: امّ يعقوب، فجاءت فقالت: انّه قد بلغنی انّك قلت كيت و كيت. فقال: و مالی لا العن من لعن رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم)و من هو فی كتاب اللَّه، فقالت: لقد قرأت ما بين اللوحتين فما وجدت فيه ما تقول، قال: لئن كنت قرأته لقد وجدته. اما قرأت ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا قالت بلى. قال: فانّه قد نهی عنه. قال اهل اللغة: الوشم: ما يوشم به اليد من نور او نيل، يقال وشمت الجارية و استوشمت و المشمّصة هی الّتی تنتف شعرها و كذلك قرأ ابن عباس هذه الآية للنّهی عن الدّباء و الختم و النّقر و المزفت.

و روی عن النبی (صلي الله عليه وسلم) قال: انّ القرآن صعب عسر على من كرهه، متيسّر على من تبعه و حديثی صعب مستصعب و هو الحكمة فمن استمسك بحديثی و حفظه كان مع القرآن، و من تهاون بالقرآن و بحديثی خسر الدّنيا و الآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولی و تتّبعوا سنّتی، فمن رضی بقولی فقد رضی بالقرآن، و من استهزأ بقولی فقد استهزأ بالقران.

قال اللَّه عزّ و جلّ: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (59.7)
و روی انّ ابن مسعود لقی محرما ثيابه فقال انزع عنك هذا. فقال الرّجل: اتّقوا علىّ بهذه الآية من كتاب اللَّه، قال: نعم ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. وَ اتَّقُوا اللَّهَ فی اوامره و نواهيه إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ لمن عصاه و انتهك محارمه.

النوبة الثالثة
قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. ای صيقل آئينه يقين، ای حلقه در سرای قدم، ای كيميای دولت كلمات، ای علم لشگر قرآن، ای مرغی كه پر و بالت از قدم، و منقار از مشيّت، مخلب از حكمت، از هواء فردا نيّت در آمده و بر شاخ قدس آشيان نهاده و صد هزار و اند هزار مرغ نبوّت بزير آورده و در عالم احكام گذاشته كه رائی؟ تا آستانش ببوسيم! يا كه باشی؟ تا از تو نشانی جوييم! در كدام باديه‌ای؟ تا جان‌ها در آن باديه در طلب تو نفقت كنيم!:

بسيار خلايق‌اند جويان رهت كشته شده عالمی بهول سپهت
تا برمه چارده نهادی كلهت بينم كله ملوك در خاك رهت.

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ بر ذوق جوانمردان طريقت، تسبيح اينجا سباحت اسرار دوستانست در بحار اجلال حق، ايشان كه در بحر نور اعظم غوص ميكنند و جواهر توحيد بيرون

همی‌آرند و در سلك ایمان میکشند جوانمردانی که قدم بر بساط قرب دارند بحدّ اتّحاد رسیده و دویی برخاسته دست اغیار از ایشان کوتاه شده و سرهاشان بر حقائق حق مطلع شده، از علائق و خلائق ببریدند تا مجاور کعبه وصال گشتند بوسائط و شرایط بگذشتند تا معتکف کوی اقبال شدند.

مردی از شبلی سؤال کرد که: ترا دیده بکا نیست؟
گفت: یا فلان آنچه دل ما را با جان ما افتاده از دیده پنهانست. هر چه برون قالبست بیگانه راهست، تعبیه‌ای در درون باید! جوانمردا اندوه او ازلی است، لکن نه با هر کسی بود. این اندوه چون بر دل عاشقی سایه افکند، در وقت رعد حالت بخروشیدن آید، برق امید بجستن آید، باران مراد بر ساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میروید، گه نرگس رضا، گه ارغوان قناعت، گه سوسن توکّل، گه یاسمین تواضع، و عاشق در کار ایستاده، زیر ابر اندوه، از باغ دل ریاحین گوناگون میدرود، و دسته‌ها می‌بندد:

باش تا خاربن کوی ترا نرگس وار دسته بندند و سوی مجلس سلطان آرند
عاشقانت سوی تو تحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمه حیوان آرند

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ كلّ واقف على الباب بشاهد الطلب و لكنّه عزيز لا يدركه طالبوه و لا يعجزه هاربوه. طالبان بامید ادراك، روی در بادیه طلب نهاده عاشقان بطمع وصال، جان و دل هدف تیر بلا ساخته و حقیقت صمدیّت و کمال احدیت عزیز است از ادراك بشر و منزّه از دریافت عقل مختصر.
او جلّ جلاله همه عالم را ببویی و گفتگویی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعه قدح عزّت بکس نداده!
مرد در آینه مینگرد و صورت خویش در آینه می‌بیند پیش دیده خود از آنجا که ظاهر گمان است، گوید: دست فراز کنم و آن صورت را در قبضه خود آرم. هیهات، آن قربی است که عین بعد است!
اگر در طلب آن صورت برخیزد، عمر بپایان رسد و هرگز دست وی بدان نرسد و از وجود آن ذره‌ای نیابد:

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ الآية...
اذا اراد اللَّه نصرة قوم استأسد ارنبهم، و اذا اراد اللَّه قهر قوم استرنب اسدهم.
چون اللَّه تعالی قومی را بر دشمن نصرت دهد، روباه ایشان شیر شود و قومی را که بر ایشان خذلان آرد و مقهور کند، شیر ایشان روباه گردد.
آن مدبران بنی النضیر بخصمی پیغامبر (صلي الله عليه وسلم) برخاستند و پناه با حصارها بردند و از مکر و قهر اللَّه ایمن نشستند «فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» لا جرم بطش جبّاری و قهّاری روی بایشان نهاد تا بدست خویش خانه خویش خراب کردند (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ)
نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند، تا خرابی باطن بظاهر سرایت کرد، و خانه خود نیز خراب کردند ربّ العالمین گفت: (فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ): ای زیرکان و دانایان و خردمندان اگر پند می پذیرید و عبرت میگیرید، جای پند پذیرفتن هست و جای عبرت گرفتن. مؤمنان و مخلصان بتوفیق موافق و سعادت مساعد گفتند: خداوندا بنظر عبرت مینگریم و باندیشه صادق پند می پذیریم، اکنون چه کنیم تا درین حال بمانیم؟ فرمان آمد از حقّ، جلّ جلاله که:
(ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)
هر شربتی که از دست اقبال محمد عربی، پیغمبر هاشمی (صلي الله عليه وسلم)، درآید بستانید، که حیات شما در آنست.
آن لوح خوانید که او نویسد. بندگی از خلق وی آموزید، طالبی از همّت وی گیرید، سنّت وی بکار دارید، در همه احوال پس رو او باشید. غایت روش بندگان و کمال حال ایشان محبّت ماست و محبّت ما در متابعت سنّت و سیرت پیغامبر شماست هر که بر پی وی رفت راست، او بحقیقت دوست

ماست. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)
آن مؤمنان صحابه بوفاء عهد ازل باز آمدند و قدم در متابعت و سنّت مصطفى (صلي الله عليه وسلم) راست داشتند و صدق در عمل بجاى آوردند، تا ربّ العالمين ايشان را در آن صدق ستود، گفت: أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، الصّدق صدقة السرّ و صداق الجنّة و صديق الحقّ. صدق صدقه ملك سرّ و صداق سراى سرور است و صديق پادشاه حق است:
راستكاري پيشه كن، كاندر مصاف رستخيز نيست از خشم حقّ جز راست كاران رستگار

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ {8}
وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ {9}
وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ {10}
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ {11} لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ {12}
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ {13}
لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ۚ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ۚ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ {14}
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ۖ ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ {15}
كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ {16}
فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ {17}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ {18}
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ {19}
لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۚ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ {20}
لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۚ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ {21}

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۖ هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ {22}
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ {23}
هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {24}

2 النوبة الاولى

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ درويشان را كه از خان و مان خود هجرت كردند.
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ كه ايشان را بيرون كردند از خان و مانهاى ايشان و از سود و زيانهاى ايشان. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً فضل خداى ميجويند و خشنودى او وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يارى ميدهند دين خداى را و رسول او را. أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (8) ايشانند آن راست گويان،.
وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ و ايشان كه جايگاه گرفتند سراى اسلام را.
وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. و دين را و ايمان را پيش از قدوم مهاجران.
(يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ) دوست ميدارند هر كه بايشان آيد.
(وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا) و هيچ وائست و نياز نيافتند در تن خويش از هر چه اللَّه مهاجران را داد.
(وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ) و بر خود ميگزينند.
(وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ) هر چند كه بطعام دلاسا و نيازمندان.
(وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ) و هر كه باز داشتند ازو نتاوستن با خويشتن در كار مال دنيا فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (9). ايشان آنند كه بنيك روز بماندند.

(وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ) و ايشان كه از پس مهاجران و انصار در رسند.
(يَقُولُونَ رَبَّنَا) ميگويند: خداوند ما، (اغْفِرْ لَنا) بيامرز ما را. (وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ) و آن برادران ما را كه پيشى كردند بر ما بايمان. (وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا) و در دلهاى ما كين منه گرويدگان را. (رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (10). خداوند ما تو بخشايندهاى سخت مهربان.
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا نبينى اينان را كه دو رويى گزيدند. يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ برادران خويش را ميگويند از كافران اهل تورات. لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ اگر شما را بيرون كنند، ما با شما بيرون آئيم. وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً و كسى را در دشمنى شما فرمان نبريم هرگز. وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ و اگر با شما جنگ كنند، ما شما را يارى دهيم. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (11).
و اللَّه گواهى ميدهد كه ايشان بدرست دروغ زنان‌اند.
(لَئِنْ أُخْرِجُوا) براستى كه اگر بيرون كنند. (لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ) اين منافقان با ايشان بيرون نشوند.
(وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ) و اگر با ايشان جنگ كنند، منافقان ايشان را يارى ندهند.
(وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر گرد يارى دادن ايشان گردند، لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ بهمه حال پشت بهزيمت گردانند.
ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ (12) پس ايشان را يارى ندهند،
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ براستى كه شما بشكوه‌تريد در دلهاى ايشان و ترسنده‌تر از اللَّه. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (13) آن بآنست كه ايشان گروهى‌اند كه حق در نمى‌يابند.
لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً با شما هرگز جنگ نپيوندند. إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ مگر در برزنهاى ديوار بست. أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ يا از پس ديوارها بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ زور ايشان بر يكديگر در دشمنى سخت است. تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى. مى‌پندارند كه ايشان يك دل‌اند، و نه يك دل‌اند كه پراكنده دل‌اند. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (14) آن بآنست كه ايشان قومى‌اند كه فرا صواب هوش نمى‌دارند.
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً راست مثل و سان جهودان قريظه همانست كه نضير ديدند از پيش. ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ گرانى و ناسازگارى سرانجام خويش آخر بچشيدند. وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (15) و ايشان راست در آن گيتى عذابى درد نماى.
كَمَثَلِ الشَّيْطانِ راست همچون ديو. إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ آن گه كه آدمى را گفت: كافر شو! فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ چون كافر شد، گفت: من از تو بيزارم! إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ (16) من مى‌ترسم از خداوند جهانيان.
فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النَّارِ سرانجام ايشان هر دو آنست كه با هم در آتش‌اند. خالِدَيْنِ فِيها هر دو جاويد در آن. وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ (17) و پاداش ناگرويدگان آنست.يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان! اتَّقُوا اللَّهَ! بترسيد از خشم و عذاب خداى وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ و ايدون باد كه هر كس مى‌نگرد ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ كه چه چيز فرا فرستد فردا خود را وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خشم و عذاب خداى إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (18) كه اللَّه داناست و آگاه بركرد شما.
وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ و چون ايشان مباشيد كه اللَّه را فراموش كردند فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ تا اللَّه تيمار داشتن تنهاى ايشان بر ايشان فراموش كرد.
أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (19) ايشانند كه از دين و طاعت اللَّه بيرون‌اند.
لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هرگز دوزخيان چون بهشتيان يكسان نباشند. أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ (20) بهشتيان‌اند كه رستگان‌اند و پيروز آمدگان.
لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ اگر ما فرو فرستاديمى اين قرآن بر كوهى لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً تو آن كوه را ديدى فروشده. مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ پاره پاره شكافته از ترس خداى. وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ و اين مثلها ميزنيم مردمان را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (21) تا مگر در انديشند.
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ اوست كه نيست خداى جز او
عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ داناى نهان و آشكارا.
هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ (22) اوست آن فراخ بخشايش مهربان.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ اوست كه نيست خداى جز او.
الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ: پادشاه پاك بى‌عيب. الْمُؤْمِنُ: ايمن كننده. الْمُهَيْمِنُ: گواه راست استوار. الْعَزِيزُ: تاونده تواننده بهيچ هست نماننده. الْجَبَّارُ: خلق بر مراد خود دارنده الْمُتَكَبِّرُ: برتر از آنكه ستم كند بر كس.
سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (23).: پاكى خداى را از انباز كه او را ميگويند.
هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ اوست خداى آفريدگار. الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ آن آفريدگار نيكوكار. لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى او راست نامهاى نيكو. يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بپاكى ميستايد او را هر چه در آسمان و زمين چيزست وَ هُوَ الْعَزِيزُ اوست آن سخت توان بيهمتا. الْحَكِيمُ (24): راست دانش راست كار.

النوبة الثانية

قوله تعالى: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ بيّن اللَّه تعالى انّ الفى‌ء لمن هو،
و التّقدير: كى لا يكون ما افاء اللَّه على رسوله دولة بين الاغنياء منكم و لكن يكون للفقراء المها جرين، الّذين تولّوا الدّيار و الاموال و الاهلين و العشائر فخرجوا حبّا للَّه و رسوله و اختاروا الاسلام على ما كانوا فيه من الشدّة حتى كان الرّجل يعصب الحجر على بطنه ليقيم صلبه من الجوع و كان يتّخذ الحفيرة فى الشّتاء ماله دثار غيرها. قال سعيد بن جبير: كان ناس من المهاجرين لاحد هم الدّار و الزّوجة و العبد و النّاقة يحجّ عليها و يغزو فنسبهم اللَّه الى انّهم فقراء و جعل لهم سهما فى الزّكاة. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ اى يطلبون رزقا من اللَّه و هو الغنيمة. وَ رِضْواناً. اى: مرضات ربّهم بالجهاد فى سبيله مع رسوله.
وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ بمجاهدة الاعداء أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ فى ايمانهم و وفوا بعهود هم و عقود هم مع اللَّه هؤلاء المهاجرين الّذين اخرجهم المشركون من مكة و كانوا نحوا من مائة رجل و صحّ عن رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم)انّه كان يستفتح بصعاليك المهاجرين و قال صلى اللَّه عليه و سلّم: «ابشروا يا معشر صعاليك المهاجرين بالنّور التّام يوم القيامة تدخلون الجنّة قبل الاغنياء بنصف يوم و ذلك مقدار خمسمائة عامّ»
ثمّ ذكر الانصار فقال: وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ اى لزموا المدينة و دورهم بها، وَ الْإِيمانَ منصوب بفعل مضمر يعنى: و قبلوا الايمان و آثروه
و قيل: معناه لزموا المدينة و مواضع الايمان و ذكر النقاش انّ الايمان اسم المدينة سمّاها النبى (صلي الله عليه وسلم)به. مِنْ قَبْلِهِمْ اى من قبل قدوم المهاجرين عليهم اتّخذوا فى دورهم المساجد بسنتين ربّوا الاسلام كما يربّى الطّير الفرخ و عن انس قال: قال رسول اللَّه (ص): «آية الايمان حبّ الانصار، آية النّفاق بغض الانصار»
و عن زيد بن ارقم قال: قال رسول اللَّه (ص): «اللّهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و ابناء ابناء الانصار»
و قال: «خير دور الانصار بنو النّجار ثمّ بنو عبد الاشهل ثمّ بنو الحارث بن الخزرج ثمّ بنو ساعدة و فى كلّ دور الانصار خير»
و «يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ» كنايت است از مهمان دوستى انصار كه مهاجران را بجان بپذيرفتند و بهمگى دل دوست داشتند و خان و مان خود از ايشان دريغ نداشتند. و بهر چه داشتند از مال و وطن ايشان را شريك خود ساختند و كام و مراد و بى‌نيازى ايشان بر فقر و فاقه خود اختيار كردند. و اين غايت جود است و كمال سخا كه ربّ العالمين از ايشان بپسنديد و ايشان را در آن بستود و گفت: يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً اى حسدا و غيظا مِمَّا أُوتُوا: اى ممّا اعطى المهاجرون من الفى‌ء، آن روز كه رسول خدا (صلي الله عليه وسلم)غنيمت بنى النضير ميان مهاجران قسمت كرد و بانصار نداد، مگر سه كس را از ايشان هيچ حسدى و غيظى پديد نيامد و بتخصيص مهاجران در آن اموال كراهيتى ننمودند. و بآن قسمت راضى شدند هر چند كه ايشان را حاجت و دربايست بود و بغايت خصاصت و فقر و فاقت رسيده بودند، اما حقّ مهاجران بر حقّ خود مقدّم داشتند و راه ايثار رفتند اينست كه ربّ العالمين گفت: وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ

خَصاصَةٌ. و فى الخبر: «لم يجتمع فى الدّنيا قوم قطّ الّا و فيهم اسخياء و بخلاء الّا فى الانصار فانّهم كلّهم اسخياء، ما فيهم من بخيل».
خبر درست است از بو هريرة، گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) را مهمانى رسيد، كس فرستاد بخانه‌هاى مادران مؤمنان تا هيچ طعامى بود آن مهمان را؟ و در همه خانه‌هاى ايشان هيچ طعام نبود. پس رسول گفت: «من يضيف هذا هذه الليلة؟»: كيست كه يك امشب اين مهمان را بخانه برد و او را مهمانى كند؟ مردى انصارى گفت: من او را مهمانى كنم يا رسول اللَّه. او را بخانه برد و با اهل خويش گفت: هذا ضيف رسول اللَّه، اينك آوردم مهمان رسول خداى، او را گرامى دار و عزيز دار. اهل او گفت: در خانه ما طعام بيش از آن نيست كه قوت ما و اين كودكان باشد، مگر اين كودكان را ببهانه‌اى در خواب كنيم و ما بوى ايثار كنيم، تا وى را كفايت باشد. آن گه چراغ بيفروختند و مهمان را بنشاندند و طعام پيش نهادند، و عادت ايشان چنان بود كه ميزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خويش گفت: اگر ما با وى خوريم، او را كفايت نباشد و نه خوب بود كه مهمان رسول (صلي الله عليه وسلم) در خانه ما طعام سير نخورد تو برخيز در ميانه و ببهانه آنكه چراغ را اصلاح مى‌كنم، چراغ فروكش، تا ما در تاريكى دهان مى‌جنبانيم و او چنان پندارد كه ما طعام ميخوريم هم چنان كردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد كه بحضرت نبوّت و رسالت صلّى اللَّه عليه و سلّم رسيدند، رسول در ايشان نگرست و تبسم كرد و گفت: «ضحك اللَّه اللّيلة»
و فى رواية: «عجب اللَّه من فعالكما»
فانزل اللَّه عزّ و جلّ: (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ)
ابن عباس گفت: رسول خدا آن روز كه اموال بنى النضير قسمت ميكرد، انصار را گفت: اگر خواهيد شما را در اين قسمت آرم، تا مشارك ايشان باشيد، درين مال بشرط آنكه مهاجران نيز مشارك شما باشند در مال و ضياع شما. و اگر خواهيد اين غنيمت جمله بمهاجران تسليم كنيم و در ضياع و مال شما مشارك نباشند. ازين هر دو خصلت آن يكى كه خواهيد اختيار كنيد. ايشان راه جوانمردى و ايثار رفتند، گفتند: نه كه ما در قسمت غنيمت با ايشان مشارك نباشيم و همه بايشان تسليم كنيم و ايشان با ما مشارك باشند در خان و مان و ضياع و اسباب ما. ربّ العالمين ايثار ايشان بپسندند و در شأن ايشان آيت فرستاد: (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ)
و قال انس بن مالك: اهدى لبعض الصحابة رأس شاة مشويّة و كان مجهودا له فوجّه به الى جار له فتداولته تسعة انفس، ثمّ عاد الى الاوّل فانزل اللَّه جلّ ذكره (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.)
و قال (وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ): الشّح، منع الواجب
و قيل: اكل مال الغير ظلما.
و قال النبى (ص): برىء من الشحّ من آتى الزكاة و قرى الضيف و اعطى فى النّائبة.
و قيل: الشحّ: ان تطمح عين الرجل الى ما ليس له، فقال صلّى اللَّه عليه و سلم:
«من الشحّ، نظرك الى امرأة غيرك».
قال الحسن: هو العمل بمعاصى اللَّه.
و قال طاوس: الشحّ بما فى يد غيرك، و البخل بما فى يدك.
و روى أنّ رجلا قال لعبد اللَّه بن مسعود انّى اخاف أن اكون قد هلكت، فقال و ما ذاك؟ قال اسمع اللَّه يقول: (وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ. فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) و انا رجل شحيح لا يكاد يخرج من يدى شىء فقال عبد اللَّه: ليس ذاك بالشح الذى ذكر اللَّه عزّ و جلّ فى القرآن و لكن الشحّ ان تأكل مال اخيك ظلما، و لكن ذاك البخل و بئس الشيء البخل.
و عن جابر بن عبد اللَّه قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):
- «اتّقوا الظلم، فان الظلم ظلمات يوم القيامة
- و اتّقوا الشحّ فانّ الشّحّ اهلك من كان قبلكم حملهم على ان يسفكوا دماءهم و استحلّوا محارمهم.

و قال صلّى اللَّه عليه و سلّم: «لا يجتمع الشّحّ و الايمان فى قلب عبد ابدا».

(وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ) يعنى: التابعين و هم الذين يجيئون بعد المهاجرين و الانصار الى يوم القيامة ثمّ ذكر انّهم يدعون لانفسهم و لمن سبقهم بالايمان بالمغفرة فقال: (يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا) غشّا و حسدا و بغضا. (لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) و كلّ من كان فى قلبه غلّ لاحد من الصحابة و لم يترحّم على جميعهم فانّه ليس من عناه اللَّه بهذه الآية، لانّ اللَّه رتّب المؤمنين على ثلاثة منازل:

- المهاجرين،
- و الانصار،
- و التابعين الموصوفين بما ذكر اللَّه،

فمن لم يكن من التابعين بهذه الصفة كان خارجا من اقسام المؤمنين.
قال ابن ابى ليلى: النّاس على ثلاثة منازل:

- الفقراء،
- المهاجرون
- (وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ)

فاجهد ان لا تكون خارجا من هذه المنازل.
و روى عن عائشة رضى اللَّه عنها قالت: امرتم بالاستغفار لاصحاب محمد (صلي الله عليه وسلم) فسبّبتموهم سمعت نبيّكم (صلي الله عليه وسلم): «لا تذهب هذه الامّة حتى يلعن آخرها اوّلها».
و عن جابر قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «اذا لعن آخر هذه الامّة اوّلها فليظهر الّذى عنده العلم فانّ كاتم العلم يومئذ ككاتم ما انزل اللَّه على محمد (صلي الله عليه وسلم)
و عن ابن عمر قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «كلّ الناس يرجو النجاة الّا من سبّ اصحابى فانّ اهل الموقف يلعنهم.
و قال مالك بن انس: تفاضلت اليهود و النصارى على الرّافضه بخصلة.

- سئلت اليهود من خير اهل ملّتكم؟ فقالت: اصحاب موسى.
- سئلت النصارى من خير اهل ملّتكم؟ فقالت: حوارى عيسى
- و سئلت الرافضة من شرّ اهل ملّتكم؟ فقالوا: اصحاب محمد. (صلي الله عليه وسلم)

امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف عليهم مسلول الى يوم القيامة لا تقوم لهم راية و لا يثبت لهم قدم و لا تجتمع لهم كلمة، كلّما اوقدوا نارا للحرب أطفأها اللَّه بسفك دمائهم و تفريق شملهم و ادحاض حجّتهم. اعاذنا اللَّه و ايّاكم من الاهواء المضلّة.
و عن ابن عمر قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «اذا رأيتم الّذين يسبّون اصحابى، فقولوا: لعن اللَّه شرّكم،
و عن عطا قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): «من حفظنى فى اصحابى كنت له يوم القيامة حافظا، و من شتم اصحابى فعليه لعنة اللَّه و الملائكة و الناس اجمعين».
أَ لَمْ تَرَ يا محمد. إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا و هم عبد اللَّه بن ابى بن سلول و رفاعة بن تابوت عاضدوا قريظة على رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) بعد اجلاء بنى النضير بسنتين و عاقدوهم على ما فى الآية و سمّاهم اخوانا لهم لانّهم ساووهم فى الكفر، قالوا: (لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ من المدينة. لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً سألنا خلافكم و خذلانكم أَبَداً يعنى محمد (صلي الله عليه وسلم) اى لا نمتثل امره فى ايذانكم وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ اى: ان قاتلكم محمد (صلي الله عليه وسلم) لَنَنْصُرَنَّكُمْ و لنعاوننّكم احسن المعاونة.
وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فى قولهم ذلك فانّهم اخرجوا من ديارهم و لم يخرج المنافقون معهم و قوتلوا فلم ينصروهم فذلك قوله: (لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ)
و قوله: وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ اى: لو قصدوا نصر اليهود لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ منهزمين. ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ يعنى: بنى قريظة لا يصيرون منصورين اذا انهزم ناصروهم.
معنى آنست كه: اگر تقديرا بنصرت ايشان برخيزيد، پشت بهزيمت برگردانند و آن گه نه نصرت ايشان باشد كه آن خذلان ايشان باشد.

و قيل: وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ اى: لو ارادوا نصرهم كقوله عزّ و جلّ: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اى: اذا اردتم ان تقوموا الى الصلاة إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ اى: اردتم ان تناجوا. اگر منافقان خواهند كه ايشان را يارى دهند نتوانند، و اللَّه ايشان را در آن قصد و خواست يارى ندهد، **منافق نه يارى دهنده است نه يارى داده نه كس او را ياراست نه خدا او را يار.**
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ اى: لانتم يا اصحاب محمد اشدّ رهبة فى قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة اللَّه عزّ و جلّ اى اوقع اللَّه الرعب فى قلوبهم. (ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ) لا يعلمون معانى خطاب اللَّه و لا يعرفون شدّة بأس اللَّه و لا يعلمون حقيقة ما يوعدهم اللَّه به.
لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً يعنى: اليهود، لا يحاربونكم مؤتلفين مجتمعين.
إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ اى: اذا اجتمعوا لقتالكم لم يجسروا على البروز و انّما يقاتلونكم من وراء حصونهم المحصّنة بالسور أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بالنبل و الحجر.
قرأ ابن كثير و ابو عمرو جدار على الواحد و قرأ الآخرون جدر بضمّ الجيم و الدال على الجمع.
(بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ) اى: هم متعادون مختنقون عداوة بعضهم بعضا شديدة.
و قيل: نكايتهم فيما بينهم شديد. اذا تحاربوا فامّا معكم فاللَّه ارهبهم منكم فلا يغنون شيئا:
و قيل: هذا امتنان من اللَّه عزّ و جلّ اى هم مع قوّتهم و شدّتهم يخافون منكم.
(تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً) يعنى: المنافقين و اليهود جميعا مجتمعين فى الرأى (وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى) مختلفة متفرقة.
قال مجاهد: اراد انّ دين المنافقين يخالف دين اليهود.
و قال: قتادة: اهل الباطل مختلفة اهواؤهم، مختلفة شهاداتهم، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون.
قال ابن بحر: القى اللَّه فى قلوبهم البأس الشديد فتفرّقوا خلاف ما فعل بالمؤمنين من قوله و الّف بين قلوبهم. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ امره و نهيه.
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً اى: مثل و عيدى لقريظة مثل ما القى بنو النضير و كان بينهما سنتان.
و قيل: مثل هؤلاء اليهود كمثل مشركى مكة.
(ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ) يعنى: القتل ببدر و كان قبل غزوة بنى النضير
قاله مجاهد. وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: مع ذلك فى النار
ثمّ ضرب مثلا للمنافقين و اليهود جميعا فى تخاذلهم فقال: كَمَثَلِ الشَّيْطانِ اى: مثل المنافقين فى وعدهم بنى قريظة بالغرور كمثل الشيطان فى وعده الانسان بالغرور فلمّا احتاج اليه اسلمه للهلاك. فقيل يراد بالانسان الجنس و معناه الّذى يوسوس اليهم بالكفر و يدعوهم الى الجحد. فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ يتبرّأ منه اذا راى العذاب يوم القيامة
و يقول: إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ
و قيل: شبّههم بتسويل الشّيطان اليهم فى قوله: (لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ.) الآية كذلك هؤلاء المنافقون غرّوا اليهود بوعد النصرة ثمّ قعدوا عنها وقت الاحتياج.
جماعتى مفسّران گفتند: انسان درين آيه برصيصاء عابد است، راهبى بود در بنى اسرائيل در روزگار فترت صومعه‌اى ساخته بود، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خداى را عزّ و جلّ پرستيده و ابليس در كار وى فرومانده و از اضلال وى بازمانده و از سر آن درماندگى روزى مرده شياطين را جمع كرد و گفت: من يكفينى امر هذا الرجل؟ آن كيست از شما كه كار اين مرد را كفايت كند؟ يكى از آن مرده شياطين گفت: من اين كار كفايت كنم و مراد تو از وى حاصل كنم. بدر صومعه وى رفت بر زىّ و آساى راهبان و متعبّدان. گفت: من مردى راهبم عزلت و خلوت مى‌طلبم، ترا چه زيان اگر من بصحبت تو بياسايم و درين خلوت خداى را عزّ و جلّ عبادت كنم؟ برصيصا بصحبت وى تن در نداد و گفت: انّى لفى شغل عنك، مرا در عبادت اللَّه چندان شغل است كه پرواى صحبت تو نيست. و عادت برصيصا آن بود كه چون در نماز شدى ده روز از نماز بيرون نيامدى و روزه‌دار بود و هر بده روز افطار كردى. شيطان برابر صومعه وى در نماز ايستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت برصيصا بيفزود چنانك بچهل روز از نماز بيرون آمدى و هر بچهل روز افطار كردى آخر برصيصا او را بخود راه داد، چون آن عبادت و جهد فراوان وى ديد و خود را در جنب وى قاصر ديد. آن گه

شیطان بعد از یك سال گفت: مرا رفیقی دیگر است و ظنّ من چنان بود که تعبّد.
و اجتهاد تو از آن وی زیادتست اکنون که ترا دیدم نه چنانست که می‌پنداشتم و با نزدیك وی میروم!
برصیصا مفارقت وی کراهیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود. شیطان گفت: مرا ناچار است برفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بر وی خوانی اللّه تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت. برصیصا گفت: این نه کار منست که آن گه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریرت من در سر شغل مردم شود.
شیطان تا آن گه میکوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت.
شیطان از وی بازگشت و با ابلیس گفت: قد و اللّه اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق کرد، چنان که دیو با مردم کند. آن گه بصورت طبیبی برآمد بر در آن خانه گفت: انّ بصاحبکم جنونا أ فأعالجه؟ این مرد شما دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم؟ چون او را دید گفت: انّی لا اقوی علی جنّیه. من با دیو او بر نیایم، لکن شما را ارشاد کنم بکسی که او را دعا کند و شفا یابد و او برصیصاء راهب است که در صومعه نشیند. او را بر وی بردند و دعا کرد و آن دیو از وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوك بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت. آن زن جمالی بکمال داشت و او را سه برادر بود. شیطان بصورت طبیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: انّ الّذی عرض لها مارد لا یطاق و لکن سأرشدکم الی من یدع اللّه لها. گفت: دیوی است ستنبه او را رنجه داشته و من با وی برنیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان ما نبرد. گفت: صومعه ای سازید در جنب صومعه وی و زن در آن صومعه بخوابانید و با وی گوئید که این امانت است بنزدیك تو نهادیم و ما رفتیم، از بهر خدا و امید ثواب را نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد.
ایشان هم چنان کردند و راهب از صومعه خود بزیر آمد و او را دید زنی بغایت جمال.
از جمال وی در فتنه افتاد. شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقعها ثمّ تب!
کام خود از وی بر باید داشت آن گه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان!
راهب بفرمان شیطان کام خود از وی برداشت و زن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را بباید کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گویم: دیو او را ببرد و ایشان مرا براست دارند و از فضیحت ایمن گردم. آن گه از زنا و از قتل توبه کنم. برصیصا آن نموده شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد. چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: جاء شیطانها فذهب بها و لم اقو علیه: شیطان او را ببرد و من با وی برنیامدم! ایشان او را براست داشتند و بازگشتند. شیطان آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت و در فلان جایگه دفن کرد. سه شب پیاپی ایشان را چنین بخواب مینمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاك برداشتند. برادران او را از صومعه بزیر آوردند و صومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا بفعل و گناه خود مقرّ آمد. و پادشاه بفرمود تا او را بر دار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته منست، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمایی ترا فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان آن گه گفت: (إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ.)
فَكانَ عاقِبَتَهُما یعنی شیطان و برصیصاء العابد کان اخر امرهما أَنَّهُما فِي النَّارِ مقیمین لا یبرحان وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ الکافرین.
قال ابن عباس: ضرب اللّه هذا المثل لیهود بنی النضیر و المنافقین من اهل المدینة و ذلك انّ اللّه عزّ و جلّ امر نبیّه (علیه السلام) أن یجلی بنی النضیر عن المدینة فدسّ المنافقون الیهم فقالوا: لا تجیبوا محمدا الی ما دعاکم و لا تخرجوا من دیارکم فان قاتلکم کنّا معکم و أن اخرجکم اخرجنا معکم. قال: فاطاعوهم و تحصّنوا فی دیارهم رجاء نصر المنافقین حتی جاءهم النبی (صلي الله علیه وسلم) فناصبوه الحرب یرجون نصر المنافقین فخذلوهم و تبرّؤوا منهم کما تبرّأ الشیطان من برصیصا و

خذله.
قال ابن عباس: فكانت الرهبان فى بنى اسرائيل لا يمشون الّا بالتقية و الكتمان و طمع اهل الفجور و الفسق فى الاخيار فرموهم بالبهتان و القبيح، حتى كان امر جريح الراهب فلمّا برأ اللَّه جريحا الراهب ممّا رموه به انبسطت بعدها الرهبان و ظهروا للنّاس.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ باداء فرائضه و اجتناب معاصيه
«وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ» يعنى ليوم القيامة. اى لينظر احدكم الّذى قدّم لنفسه عملا صالحا ينجيه ام سيّئا يرديه.
اتَّقُوا اللَّهَ كرّر تعظيما لتحذيره.
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ
و فى الاثر انّ ابن آدم اذا مات قال الناس: ما خلف؟ و قالت الملائكة ما قدّم؟
و قيل: وَ اتَّقُوا اللَّهَ انّما كرّر الامر بالتقوى، لانّ الاوّل اراد به تقوى الكفر و اجتناب الجحد.
و الثانى اراد به تقوى المراقبة و العلم،
و قيل: معناه اتّقوا مخالفتى فان لم تفعلوا فاتقوا مفارقتى. و معاقبتى.
و قيل: للتقوى مقامات فدعاهم الى مرتبة بعد اخرى،
و قيل: المراد بالاوّل البداية به و بالثانى الثبات عليه.
لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ يعنى المنافقين تركوا ذكر اللَّه و طاعته فانسيهم ما فيه النجاة انفسهم و خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير.
و قيل: نسوا اللَّه بترك ذكره و شكره.
فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ بالعذاب الّذى نسى به بعضهم بعضا.
أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ: الخارجون عن طاعة اللَّه سبحانه.
لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ للآية معنيان:

- احدهما لا يتساوى الكافر و المؤمن لانّ المؤمن فى النعيم المقيم و الكافر فى العذاب الاليم، المؤمن من اولياء اللَّه و الكافر من اعداء اللَّه.
- و المعنى الثانى: لا يستوى اصحاب النار فى النار بل فيها دركات و لا اصحاب الجنة فى الجنة بل فيها درجات.

و به قرأ ابن مسعود لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ. أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ الناجون.

(لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)
قيل: هذا توبيخ للنّاس. اى لو جعل فى الجبل تمييز و انزل عليه القرآن لخشع و تصدّع و تشقّق من خشية اللَّه مع صلابته و رزانته حذرا من ان لا يؤدّى حقّ اللَّه عزّ و جل فى تعظيم القرآن و الكافر يعرض عمّا فيه من العبر كان لم يسمعها يصفه بقساوة القلب
و قيل: هذا امتنان على النبى (صلي الله عليه وسلم) اى لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لما ثبت له و تصدّع لنزوله عليه و قد انزلناه عليك و ثبّتناك له كقوله: ما نثبّت به فؤادك و كذلك يسّر و سهّل و خفّف على بنى آدم ما ثقله على السماوات و الارضين. و قد روى عن ابن عباس: انّ السّماء اطّت من ثقل الالواح لمّا وضعها اللَّه سبحانه عليها فى وقت موسى (عليه السلام) فبعث اللَّه لكلّ حرف منها ملكا فلم يطيقوا حملها فخفّفها على موسى و كذلك الانجيل على عيسى (عليه السلام) و الفرقان على محمد (صلي الله عليه وسلم).
وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. فى امثال اللَّه و يتّعظون و لا يعصون اللَّه.

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.)
قال الزجاج: هذا يرجع الى اوّل السورة حيث قال: سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ
ثمّ قال: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ قادر على اختراع الاعيان و لا مستحقّ لكمال التعظيم و نعوت

الجلال. إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ يعنى السرّ و العلانية،
و قيل: الغيب ما غاب عن العباد فلم يعاينوه و لم يعلموه، و الشهادة: ما عاينوه و علموه. هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ ذو الرّحمة الكاملة.
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الّذى له الملك و حقيقته القدرة على ايجاد و ان يكون له التصرف فى الملك له من غير حجّة عليه.
الْقُدُّوسُ الطاهر عمّا اضافوا اليه ممّا لا يليق به و القدس الطهارة و منه قوله: نقدّس لك: اى ننزّهك عن الصفات الذّميمة.
السَّلامُ الّذى ينال عباده منه. السّلامة: سلم المؤمنون من عذابه،
و قيل: سمّى نفسه سلاما لسلامته من كلّ آفة.
الْمُؤْمِنُ الّذى أمن الناس من ظلمه و أمن من آمن به من عذابه.
و قيل: الايمان: التصديق. اى هو الّذى يصدّق عبده في توحيده و اقراره بوحدانيّته و يصدّق رسله باظهار المعجزة عليهم و هو المصدّق لنفسه فى اخباره الْمُهَيْمِنُ اى القائم على خلقه باعمالهم و ارزاقهم و آجالهم و انّما قيامه عليهم باطلاعه و حفظه،
و قيل: معناه الرّقيب يقال: هيمن يهيمن هيمنة اذا كان رقيبا على الشيء.
و قيل: هو فى الاصل مئيمن قلبت الهمزة هاء كقوله: «ارقت و هرقت» و معناه: المؤمن. الْعَزِيزُ: المنيع الّذى لا يقدر عليه احد. و الغالب لا يغلب. و العزّة فى اللّغة الشّدّة،
و قيل: العزيز الّذى لا مثل له من قولهم عزّ الطّعام اذا قلّ وجوده،
و قيل:العزيز بمعنى المعزّ كالأليم بمعنى المولم.
الْجَبَّارُ: هو العظيم و جبروت اللَّه عظمته اى هو العظيم الشّأن فى الملك و السلطان:
و قيل: هو من الجبر و هو الاصلاح فهو يغنى الفقير و يصلح الكسير
و قيل: هو الّذى يقهر النّاس و يجبرهم على ما اراد ينفذ مشيّته على سبيل الاجبار فى كلّ احد و لا ينفذ فيه مشيّة احد.
الْمُتَكَبِّرُ المتعظّم عن مجانسة خلقه و تعظّم من مشابهة فعله و تقدّس عن صفات الذّمّ فى نعوته و هو المستحق لصفات التّعظيم
و قيل: ذو الكبرياء و هو الملك، من قوله: «و يكون لكما الكبرياء فى الارض».
سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ نزّه نفسه تعالى و تقدّس عمّا يلحدون فى اسمائه و يجهلون من اوصافه.
روى عن عبد اللَّه بن عمر قال: رأيت رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) قائما على هذا المنبر، يعنى منبر رسول اللَّه (ص)، و هو يحكى عن ربّه تعالى فقال «انّ اللَّه عزّ و جلّ اذا كان يوم القيامة جمع السماوات و الارضين فى قبضته تبارك و تعالى ثمّ قال: هكذا و شدّ قبضته ثمّ بسطها ثمّ يقول: انا اللَّه، انا الرّحمن، انا الرّحيم، انا الملك، انا القدّوس، انا السّلام، انا المؤمن، انا المهيمن، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الّذى بدأت الدّنيا و لم تك شيئا، انا الّذى اعدتها. اين الملوك اين الجبابره؟!».

قوله: هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ كلّ ما يخرج من العدم الى الوجود

- يفتقر الى التقدير اوّلا
- و الى الايجاد على وفق التقدير ثانيا
- و الى التصوير بعد الايجاد ثالثا،

و اللَّه تعالى خالق من حيث انّه مقدّر و بارئ من حيث انّه مرتّب صور المخترعات احسن ترتيبا.
لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى لانّها مشتقّة من افعال كلّها حسنة.
و قيل: وصفها بالحسنى لانّها تدلّ على كمال نعوته و جلالة اوصافه.
يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ امّا بيانا و نطقا و امّا برهانا و خلقا.
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.. ختم السورة بما فتحها به فسبحان اللَّه على كلّ حال.

روى معقل بن يسار عن النّبي (صلي الله عليه وسلم)من قال حين يصبح ثلاث مرّات: «اعوذ باللّه

السّميع العليم من الشيطان الرجيم» و قرأ الثلاث آيات من اخر سورة الحشر وكل اللَّه به سبعين الف ملك يصلّون عليه حتى يمسى، فان مات من ذلك اليوم مات شهيدا و من قال حين يمسى كان بتلك المنزلة.
وعن ابى امامة يقول قال رسول اللَّه (ص): من قرأ خواتيم الحشر من ليل او نهار فقبض فى ذلك اليوم او الليلة فقد اوجب الجنّة.
و عن ابى هريرة قال سألت حبى رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) عن اسم اللَّه الاعظم. فقال: عليك بآخر سورة الحشر فاكثر قراءتها فاعدت عليه فاعاد علىّ.

النوبة الثالثة

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الآية...: مفهوم این آیت صفت و سیرت مهاجر انست که

- غریبان این سرای‌اند
- و شهیدان آن سرای،
- سلاطین دولت‌اند و در خانه ایشان نانی نه،
- امیران مملکت‌اند و در بر کهنه‌ای نه،
- آفتاب رویان قیامت‌اند و درین سرای از هیچ جانب روی نه،
- آتش دلان‌اند و شرر ایشان را دودی نه،
- درد زدگانند و جراحت ایشان را درمانی نه،
- مسافران‌اند و راه ایشان را پایانی نه،
- همه در کوره بلا گداخته و بازخواستی نه.
- و با اینهمه نعره عاشقی ایشان در ملکوت افتاده که جان برای گوی میدان تو داریم. هر کجا خواهی میانداز. تو نظاره ما باش و با ما هر چه خواهی میکن.

جانی دارم بعشق تو کرده رقم   خواهیش بشادی کش و خواهیش بغم
بعينيك ما يلقى الفؤاد و ما لقى   و للحبّ ما لم يبق منه و ما بقى

مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گوید: ما مهتر کلّیت عالم ایم و بهتر ذرّیت آدم، و ما را بدین فخر نه. شربتهای کرم بر دست ما نهادند و هدیّه‌های شریف بحجره ما فرستادند و لباسهای نفیس در ما پوشیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست؟
گفت: اختیار ما آنست و افتخار ما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جوییم و با این فقرای مهاجرین چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوئیم:

بر دل ز کرامتش نثار است مرا   وز فقر لباس اختیار است مرا
دینار درم خود چه بکارست مرا   با حق همه کار چون نگارست مرا؟!

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ بدانکه فقر دو است:

- یکی آنست که رسول خدا (صلي الله عليه وسلم)از آن استعاذت کرده و گفته: «اعوذ بك من الفقر»
- و دیگر آنست که رسول خدا گفته: «الفقر فخری»

آن یکی نزدیك بکفر و این یکی نزدیك بحق.
اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقر دلست که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد، تا دل ازین ولایتها درویش گردد، و چون زمین خراب شود.
و دل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد آن گه چون شیطان فرو آمد، سپاه شیطان روی بوی نهند شهوت و غضب و حسد و شرك و شك و شبهه و نفاق.

نشان این فقر آن بود که

- هر چه بیند همه کژ بیند،
- سمع مجاز شنود،
- زبان همه دروغ و غیبت گوید،
- قدم همه بکوی ناشایست نهد،

این آن فقر است که رسول خدا گفت:
«کاد الفقر ان یکون کفرا، اللهم انّی اعوذ بك من الفقر و الکفر».

اما آن فقر که گفت: «**الفقر فخری**»
آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیك گردد.
و فی الخبر: «الایمان عریان و لباسه التقوی»
همانست که متصوفه آن را تجرید گویند، که مرد مجرّد شود از رسوم انسانیت، چنانك تیغ مجرد شود از نیام خویش و تیغ ما دام که در نیام باشد هنرش آشکارا نگردد و فعل ازو پیدا نیاید. همچنین دل تا در غلاف انسانیّت است هنر وی آشکارا نگردد و از وی کاری نگشاید، چون از غلاف انسانیّت برهنه گردد صورتها و صفت‌ها درو ننماید.

آورده‌اند در بعضی کتب که فردا چون خلائق بصحراء قیامت بیرون آیند، جنات عدن، بصفات جمال خویش، عاشقان و طالبان را استقبال کند که
«وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ.»
ازین سوخته‌ای بینی کوفته‌ای دل شکسته‌ای روز فرو شده ای با دلی پر درد و جانی پر حسرت در صعید قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده‌ها پر آب کرده، ناگاه بویی از کوی وصال لم یزل و لا یزال بمشام او رسد یك نعره بزند که فزع آن در قیامت افتد، فریاد برکشد.
حق تعالی گوید: شما همه اهل قیامت را بعتاب و حساب مشغول دارید که ما را با آن گدا کارهاست و رازها که در دنیا هزاران شب بعشق بروز آوردست، در خاك خفته و بادیه‌ها بریده و مذلّتها کشیده، بلاء ما را اسیر شده میخواهد که امروز با ما رازی گوید.
آن بیچاره گوید: یا ربّ الارباب

- آتش مهر در دلم زدی،
- مرا زیر و زبر کردی،
- از خان و مانم بیفکندی
- اول «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بسمعم رسانیدی،
- باز شربتهای بلا چشانیدی،
- عاشق جمال خویش گردانیدی
- اینهمه بروی من آوردی،
- امروز جمال بدیگران نمایی مرا محروم گردانی؟!
- بجلال و عزّ تو که دیده باز نکنم تا جمال ذو الجلال ترا نبینم.

حق تعالی حجاب جلال بردارد، جمال بنماید، درویش بیخویش، سرگشته شوق، غارتیده عشق، بی‌واسطه کلام حق بشنود، بی‌حجاب جمال و جلال حق ببیند. فیحدّثه کما یحدّث الرجل جلیسه.

قوله: وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. انصار نبوّت و رسالت‌اند، اصحاب موافقت و مراقبت‌اند، منبع جود و سخاوت‌اند. ربّ العالمین روش ایشان ستوده و ایثار ایشان پسندیده که:
(وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ)
قومی که از بیشه حسد هرگز خاری بدامن ایشان نیاویخت، از بیابان نفس هرگز غباری بر گوشه

رداء اسلام ایشان ننشست. از هاویه هوی هرگز دودی بدیده ایشان نرسید.
سلاطین راه‌اند در لباس درویشان، ملکی صفت‌اند بصورت آدمیان روندگان در راه فناء خویش خرامان.
شیخ بسطام گفته: که اگر هشت بهشت را درین کلبه ما بگشایند و این سرای و آن سرای بولایت بما دهند، هنوز بدان یك آه سحر گاهی که بر یاد او از سینه برآید بندهیم. ملك یك نفس که بدرد عشق او برآوریم با ملك هژده هزار هزار عالم برابر نکنیم.
معاذ جبل را دیدند که در بازار مکه میگردید و ریزه تره می‌چید و میگفت: هذا ملك مع رضاك و ملك الدنیا مع سخطك عزل.
گفت: اگر هیچ رضاء تو ممکن است، خداوندا این قدر ما را پادشاهی تمام است، و اگر رضای تو نیست ملك عالم جز عزل نیست.

خیز یارا تا بمیخانه زمانی دم زنیم   آتش اندر ملکت آل بنی آدم زنیم
هر چه اسبابست جمع آئیم و پس جمع آوریم   پس بحکم حال بیزاری همه برهم زنیم.

الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ. لآیة...: اندر این آیه تابعین را و سلف صالحین را، پسینان امت را، تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابه صدق در رسانید و در حکم برابر کرد و بر وفق این مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: «مثل امتی مثل المطر، لا یدری اوّله خیر أم آخره»
گفتا: کسانی که امّت من اند و از اهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران‌اند و کرامت را سزاوارنند و در منفعت و راحت همچون باران بهارانند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن، نفعی است عام را و عامه خلق را حال امّت من همچنین است. همان درویشان آخر الزمان، آن شکستگان سرافکنده، و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادران‌اند و در مقام منفعت و راحت و شفقت همه یك دست و یکسان‌اند.
«هم کالمطر حیث ما وقع نفع».
بر مثال باران‌اند هر جای که رسد نفع رساند، هم در بوستان وهم در خارستان، هم بر ریحان هم بر امّ غیلان. همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رأفت بر یکدیگر یکسانند و یك نشان‌اند. تحقیق قول سید را (صلي الله عليه وسلم) که:«امّتی کالمطر لا یدری اوّله خیر ام آخره».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ.
در یك آیه دو بار ذکر تقوی کرد. اوّل تقوای عام است از محرمات پرهیز کردن.
دوم تقوای خاص است از هر چه دون حق است پرهیز کردن.
و گفته اند: اول اشارتست باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی. و عقبه قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی همه مرادها برباید داشت و بی مرادی دربايد گرفت همه زهرها نوش باید گرفت و همه نوشها زهر باید پنداشت. چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید.
واسطی گفته که: اهل تقوی که تکبر کنند بر ابناء دنیا، ایشان در تقوی مدعی‌اند برای آنکه اگر دنیا را در دل ایشان وقعی نبودی برای اعراض کردن از آن تکبر نکردندی. عزیزی گفته که: دنیا سفالی است و آن نیز در خواب. و آخرت جوهری است یافته در بیداری مرد نه آنست که در سفال بخواب دیده متقی شود، مرد مردانه آنست که در گوهر در بیداری یافته متقی شود. و در جمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است: قدم شریعت در قالب روشن کند. قدم طریقت در دل روشن کند. قدم حقیقت در جان روشن کند. چون روندگان قالب در رسند نزلشان «جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ» پیش آرند، چون روندگان دل در رسند نزلشان «مَقْعَدِ صِدْقٍ» آرند. چون روندگان جان در رسند نزلشان از «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» پیش آرند.

قوله: **لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ** الآیة...: نشر بساط توقیر قرآن است، و اخبار از بیان تعظیم آن

قرآنی که

- جلال الهیّت مطلع قدم اوست
- و بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست
- کلامی خطیر،
- نظامی بی‌نظیر،
- جان آسایی دلپذیر،
- راهنمایی دستگیر،
- هاربان را بند،
- عاصیان را پند،
- ظلمت حیرت را نور مبین،
- عصمت عبودیت را حبل متین،
- لفظ او موجز،
- معنی او معجز،
- آیه او واضح،
- برهان او لائح،
- امر او ظاهر،
- نهی او زاجر،
- خبر او صدق،
- شهادت او حق،
- تأویل او جان آویز،
- تفسیر او مهر انگیز بس قفلها که بآواز دلها برداشتند،
- بس رقمهای محبّت که باو در سینه‌ها نگاشتند،
- بس بیگانگان که باو آشنا گشتند،
- بس خزائن معرفت که باو پیدا گردند،
- بس خفتگان که باو بیدار گردند،
- بس غافلان که باو هشیار گردند،
- بس طالبان که باو بمقصود رسیدند،
- بس مشتاقان که باو دوست را یافتند هم یادست و هم یادگار، بنازش میدار تا وقت دیدار!

دل را اثر روی تو گل پوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند.

** __ **